

کج ترجمه حال مؤلف

تا که از مطالعه احوال گذشتگان درس عبرت گرفته باخلاق رضیه متصف و از عادات ردیه محترز شود.

تاریخ معصومی بحیث قدامت بعد از چچنامه اول کتابیست که از تاریخ سند صحبت میکند. تاریخ طاهری و یگلار نامه و ترخان نامه و تحفة الکرام که بعد از آن تألیف شده همه تابع و عیال آن هستند، و از آن اقتباس میکنند. لاسیما تحفة الکرام که در اغلب جاها عبارت معصومی را حرفاً بحرف نقل میکند و گاهی باختصار اکتفا مینماید. و صاحب مآثر رحیمی وقتیکه ذکر احوال حکام سند میکند تاریخ معصومی را درین خصوص بر طبقات اکبری ترجیح میدهد. جزء آخرین کتاب که بر احوال سلطان محمود خان بکری و فتح سند پائین بر دست خانخانان مشتمل است از حیث اعتبار پایه عالی دارد، زیرا که اکثری وقایع را مصنف برآی العین مشاهده کرده و در آنها شرکت داشته است. و ذکر سلطان محمود خان را سال بسال ثبت نموده که گویا در حضرت وی بحیثیت نامه نگاری بوده، و آلا اینچنین دقت گیری از مورخ دیگر میسر نمی شد. گذشته ازینها در آخر احوال میرزا شاه حسین ارغون و میرزا عیسی ترخان و سلطان محمود ترخان ذکر فضلا و علمای آنزمان کرده، و اگر میر معصوم درین سمت توجه نمی نمود اسم و رسم این همه بزرگان کالعدم میشد و کسی از وجود ایشان نشان نمی داد. نیز از لحاظ طرز انشاء و سلاست عبارت و خلوص استعارات بارده و تراکیب مغلطه تاریخ معصومی در میان تاریخهای دیگر درجه ممتاز دارد. رویهمرفته تاریخ معصومی بواسطه این جمله وجوهات يك منبع تاریخی است که از بی اعتنائی ادبا تا حال طبع و نشر نشده است.

نسخ تاریخ معصومی

نسخ تاریخ معصومی بسیار است و در جاهای مختلف منتشر: چندی در متحف بریطانی موجود است، یکی در اداره هند در لندن، و یکی در

کتاب تاریخ معصومی

انجمن همایون آسیائی در کلکته و یکی در مکتبه بانکیپور. بنده برای حصول این دو نسخه مؤخر خیلی کوشش نمودم، اما اولیاء امور این دو مکتبه عاریه ندادند. لهذا نسخه‌ای را که در حوزه ملك بنده است و کهنترین همه می باشد، اساس قرار داده با نسخ دیگر که باسانی میسر شد مقابل نموده قرائت مختلفه را ثبت نموده ام و در تصحیح و تصویب متن حتی المقدور هیچ دقیقه فرو نگذاشته ام.

۱ - نسخه اساسی د

این نسخه چنانکه گفته شد اصح و قدیمترین همه نسخ است و بر حسب تصادف از دکان هیفر در کبرج بدست بنده افتاد. این نسخه را مصنف مشهور سندی و صاحب کتاب « بیان العارفين و تنبيه الغافلین » محمد رضا بن عبد الواسع عرف میر دریائی بن داروغه گهر^(۱) مرید سید عبد الکریم بلری در سنه ۱۰۴۵ هـ یعنی ۲۶ سال بعد از فوت میر معصوم استنساخ نمود، و احتمال قوی است که آنرا برای يك علدوست هندو بالچند رو نویس کرده، چنانکه از فقره ذیل بر ورق اول الف استنباط کرده می شود:

« الله اکبر، این تاریخ را بنسده تکره داس (۶) در تته از عزیز الوجود نادر العصر خواجه بالچند بدست آورد. غره شهر جمادی الآخر سنه ۱۰۵۰ هـ ».

و بعد ازان در سنه ۱۱۴۶ هـ بدست کاظم خان^(۲) آمده چنانکه از مهر او معلوم میشود. و بعد ازان در سنه ۱۷۶۷ م (= ۱۱۸۱ هـ) بتصرف ولیم ایچ کاکس

(۱) چنان می نماید که افراد این خانواده در فضل و ادب مشهور بوده اند. از فهرست ریویو، جلد اول، ص ۲۲۱، معلوم میشود که يك محمد حسین ولد علی بن داروغه گهر طبقات اکبری رادرسه ۱۰۴۹ هـ استنساخ نموده. صاحب تحفة الکرام در ص ۲۳۸، جلد سیوم، گوید: داروغه گهر از معارف روزگار ترعابیه است. پسرش عبد الواسع ایضاً نامدار زمانه زیست ازو محمد رضا عطف گردید.

(۲) کاظم خان ولد شیخ محمد زمان دیوان تته بود (راجع تحفة الکرام، جلد سیوم، ص ۲۴۰).

ل نسخ تاریخ معصومی

(W. H. Coxe) آمده، و مشارالیه مطالعه آنرا بفره حزیران آغاز نمود و پانزدهم تموز با تمام رسانید، و بنظر میاید که این نسخه را از نویسه های ظفر خان خریده. بیست سال بعد یعنی در سنه ۱۷۸۷ م باز بدست هینری جورج قون (Hen. Geo. Quin) رسیده. پس ازین معلوم نیست که چطور بمکتبه آقابان هینر راه یافته.

این نسخه مشتمل است بر ۱۹۴ ورق، و هر ورق ۱۵ سطر دارد، و در نستعلیق عادی هندی نوشته شده. و عناوین قرمزی و صفحه اول مذهب و جداول مطلا و آبی دارد، و حجمش $9\frac{1}{4} \times 5\frac{3}{4}$ اینچ. و بطور کلی (باستثنای بسیار قلیلی) پ و چ و گ فارسی را مانند ب و ج و ک عربی مینویسد، و در کتابت مابین آنها هیچ فرق نمی گذارد، و ما در طبع برای دفع التباس همه جا با و جیم و کاف فارسی را پ چ گ می نویسیم بطرز حالیه.

۲- نسخه ف

این نسخه در کتابخانه ملا فیروز در کاما ارینتل انستیتیوت به بمبئی موجود است، بلقب «تاریخ معصومی فتح سند» و خطش نستعلیق. اما ازین قرار که کاتبش هندوئی بوده و چندان درک فارسی نداشته بعضی الفاظ را بطور درست استخراج نکرده و بعضی جاها عبارتش مختل است و چندی فراغ دارد، و کلفش اینطور است:

«و هذه الرسالة از روی نسخه بر خوردار (۴) اقبالمند دوله رام پسر (۴) پهلاد داس بناسی ۲۵ شهر شوال ۱۰۸۵ نکدر راجکنات بلده تهته نزدیک دوکان سامن هندو با تمام رسید. تمت تمام شد، کار من نظام شد.»

و بر ظهر ورق آخرین این فقره را دارد:

«این کتاب فتح نامه سند بدستخط جسونت راه (۴) کهتری لاله

لا نسخ تاریخ معصومی

کندی (؟) برای برخوردار... تحریر یافته. و اگر کسی درین کتاب فتح نامه حجت نماید حجت او برحق نیست. این دو کلمه برای دستاویز نوشته شد، بتاریخ بیست و یکم ماه رمضان مبارک سنه ۱۱۸۴ هـ.

این نسخه غالباً با نسخه د موافقت دارد.

۳ - نسخه م

این نسخه در مکتبه محمدی متعلق بمسجد جامع بمبئی موجود است بعنوان «تاریخ معصومی در حالات سلاطین سند». خیلی کهنه و کرمخورده است و بعضی اوراق از میان مفقود شده، و کلفش نیز پاره شده. و ازین جهت اسم کاتب و تاریخ استنساخ از بین رفته. مهر مالکش که اسم او نیز محو شده است حامل سنه ۱۱۳۸ هجری است. اوراق اخیره خصوصاً خیلی معیوب است. و ما بین حروف فارسی پ چ گ و حروف عربی ب ج ک فرق میگذارد، و لهذا برای تصحیح بعضی اسمای اعلام مفید ثابت شده. خطش نستعلیق و از خط ف قشنگ تر است.

۴ - نسخه ح

این نسخه در اصل از آن نواب خدا داد خان مؤلف کتاب «لب تاریخ سند» بوده و بعد در حوزه تصرف دوست گرامم آقا محمد حنیف بن الحاج محمد صالح صدیقی، بی. ای، ایل ایل. بی، در لارکانه آمده، و او مرحمت فرموده بمن عاریت داده. غالباً موافقت با نسخه د دارد، اما پر از اغلاط است، اگرچه گاه گاهی قرائتش بهتر است. و در آخر یک فصل مختصر بابت سومرگان دارد که گویا میر معصوم خود الحاق کرده، و ما آنرا در توضیحات و تعلیقات بجای خود ثبت خواهیم کرد. این نسخه در زمان اخیر نوشته شده است و تاریخ کتابت و اسم کاتب ندارد.

۵- نسخه

این نسخه نزد سادات معصومی به بلده سکر قدیم می باشد و بر ۲۷۰ ورق مشتمل است. ورق اب و ورق ۲ الف خیلی باسلیقه تذهیب کرده و جداول سطور زرد و سیاه و آبی دارد. کاغذش جدید و حجمش $8 \times \frac{5}{4}$ اینج و هر ورق دارای ۱۲ سطر است. متن تاریخ بر ورق ۲۵۸ ختم میشود، و بعد از آن يك تمه تالیف یگ محمد بن زنده علی در احوال نوابان مغلیه تا سنه ۱۰۷۸ هـ شروع میشود. اسم کاتب و تاریخ اختتام کتابت را ندارد، و چون مصحح فرصت نداشت فقط بتطبیق بعضی الفاظ مشکوک اکتفا نمود.

۶- نسخه ر

این نسخه نزد دوست گرامم آقا سید علی محمد راشدی است، که از کتابخانه پیر غلام مصطفی ولد پیر حزب الله شاه حاصل نموده و با نسخه سادات معصومی مقابل کرده. اسم کاتب حاجی عبید الله ولد حاجی میان محمود گاد است که ساکن شهر صدر بوده و این نسخه را برای خلیفه محمد احسان ولد خلیفه میان محمد پناه کبهر در غرة ماه محرم سنه ۱۳۲۳ هـ مطابق تاریخ ۸ ماه مارچ سنه ۱۹۰۵ م نوشته، و خلیفه دوست محمد ولد خلیفه خوش محمد تنیه ساکن میروخان در سنه ۱۳۲۴ هـ مطابق ۱۹۰۶ م آنرا تصحیح نموده. و این نسخه مشتمل است بر ۲۳۳ صفحه ورق دیوانی.

بعلاوه این نسخ مذکوره ترجمه انگلیسی تاریخ معصومی از آن کپتان مالت (G. G. Malet) که بدربار میر علی مراد خان والی ریاست خیرپور مأمور مقیم بود، و اقتباسات از تاریخ معصومی که ایلیت در تاریخ هند، جلد اول درج نموده، و ترجمه تاریخ معصومی بزبان سندی تالیف دیوان نندیرام (۱۸۶۱ هـ) که الآن معدوم است برای تصویب متن نیز از نظر گذشت.

اظہار تشکر

لج

اکنون باید که تشکرات صمیمانه خود را از احبابی که در اتمام این عمل
مباشرة یا غیر مباشرة باعث تشجیع و ترغیب شده اند اظهار کنم، بالخصوص
از آقای دکتور محمد بذل الرحمن مدیر اسمعیل کالج که در نشر این کتاب مستطاب
ساعی شدند؛ و از دوست گرام آقای محمد عبد الله چغتائی که چهار کتبه میر
معصوم را از بلده ناگور کشف نموده، بمن ارسال داشته مرهون منت
ساختند؛ و نیز از آقایان سید علی محمد راشدی، و محمد حنیف صدیقی، والحاج
محمد صدیق میمن، و علاؤ الدین سمنه، که مخطوطات خود را بمن عاریت
دادند. و در آخر تشکر و امتنان دارم از تلیذ خود آقای احمد دادرگر،
ایم۔ ای، که در ترتیب فہارس رجال و اماکن دستیاری کرده است۔

عمر بن محمد داود پوتہ

باندرہ، غرہ رمضان المبارک ۱۳۵۶ ھ

مطابق ۵ نومبر ۱۹۳۷ مسیحی

اتہت المقدمة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بر ضمائر صافیه کار آگهان عالم بی اساس^(۱) و خواطر زایکه هوشمندان سخن شناس مخفی و مستور نخواهد بود، که این صحیفه ایست^(۲) لطیفه مشتمل بر اخبار فتح سند و وقائع حرب لشکر اسلام با عسکر کفار بد فرجام، و مدت حکومت گاشتگان خلفاء بنی امیه و عباس، و حکامی که بعد از انقضای ه زمان ایشان لواء حکومت در بلاد سند افراشته اند، و ذکر استیلاء حکام ارغونیه و مدت حکومت ایشان^(۳) و وقائع محاربات و تسخیر نمودن بعضی بلاد و ولایات، و حقائق امور تا زمان انقراض حیات ایشان، و انتقال یافتن^(۴) این ولایت تحت فرمان روائی بندگان حضرت خلافت پناهی ظلّ الهی جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی خلد الله ملکه و سلطانه (f. 1b) ۱۰ و أفاض علی العالمین بزه و إحسانه، و ذکر حکام و امرائی که ازان درگاه معنی بحکومت و ایالت بکر^(۵) و سیوستان و تهته تعیین شده^(۶) اند، و این صحیفه مبنی^(۷) است بر چهار جزء :

جزء اول — در ذکر فتح سند و زمان حکومت منتسبان خلفاء بنی امیه و بنی عباس .

۱۵

جزء دوم — در ذکر بادشاهانی که بمالك محروسه هند داشته اند و سند نیز در تحت تصرف گاشتگان^(۸) ایشان بوده، و ذکر حکومت مردم سومره و سته^(۹) .

(۱) ف ندارد : عالم بی اساس ؛	(۳) ه ندارد : ایشان	(۷) ه : مین
ه ندارد : بی	(۴) ه : مودن	(۸) ف ندارد : گاشتگان
(۲) ف ندارد : که این صحیفه ایست	(۵) ه در جمیع مواضع : بکر	(۹) ف ندارد : سه
	(۶) ف ه : یاقه	

جزء سیوم — در ذکر ایالت حکام^(۱) ارغونیه .

جزء چهارم — در ذکر انتقال ولایت سند بحیطه تسخیر بندگان درگاه و امراء و حکام که ازان درگاه بحراست و حکومت این ولایت مقرر شده اند، تا زمان تحریر این صحیفه که موسوم است به «تاریخ سند»
 ۵ و الله المستعان و علیه^(۲) التکلان .

سپاس و ستایش^(۳) مالک الملکی را که بمقتضاء حکمت شامله خود نظام مهام عالم و انتظام امور نبی آدم بوجود سلاطین عدالت آئین منوط و مربوط گردانید و کلام صدق انجام «لولا السلطان لا کل الناس بعضهم بعضا» مؤید این معنی است، مؤلفه مثنوی^(۴) :

۱۰ خداوندی که بی شبه است و مانند « بقدرت بر خداوندان خداوند خداوندی که او را نیست همتا (f. 2a) » گوا بر هستی او جمله اشیا نظام مملکت از خسروان داد « ز عدل خسروان زیب جهان داد نباشند ار بدوران بادشاهان » شود از حادثات این دهر ویران و صلوات زایکات و تحیات نامیات بر سید کائنات که رفعت لواء نبوتش
 ۱۵ از لخواهی « کنت^(۵) نیئا و آدم بین الماء و الطین » پیداست، و رایت بلند آیت^(۶) رسالتش از مقتضای « وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ » هویدا، صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین و التابعین لهم باحسان^(۷) الی یوم الدین، مؤلفه^(۸) مثنوی :

محمد گر نخست آمد وجودش « جهان موجود از فیضان^(۹) جودش
 ۲۰ چنان بگرفت گردون را بشوکت « که بر چرخ برین زد پنج نوبت

(۷) ندارد: باحسان

(۴) « : شعر

(۱) ندارد: حکام

(۸) ندارد: مؤلفه

(۵) ندارد: از لخواهی کنت

(۲) « : إله

(۹) « : شد از فیض »

(۶) ندارد: و رایت بلند

(۳) « : بی قیاس، بجای

بجای « از فیضان،

آیت

« ستایش،

شرف از وی زمین و آسمان را * بلندی داده قدر او^(۱) جهان را
 اساس دین چنان داد استقامت * که آباد است تا روز قیامت
 اما بعد^(۲) راقم این صحیفه محمد معصوم المتخلص به «نامی» بن سید صفائی
 الحسینی الترمذی اصلاً و البکری^(۳) مسکناً و مدقناً و المنتسب^(۴) الی سید شیر
 قلندر بن بابا حسن ابدال السبزواری مولداً و القندهاری موطناً و مرقداً
 را^(۵) مدتیست که در خاطر فاتر این معنی خطور میکرده^(۶) که شمه از
 (f. 2b) وقائع فتح و احوال حکام سند در قید کتابت در آورد، و تتبع آثار
 و تفحص اخبار نموده مجموعه سازد. اما بواسطه عوائق روزگار ناسازگار
 و بوائق چرخ کج رفتار^(۷) از ممکن قوت بمظهر^(۷) فعل نمی آمد، و باقتضاء
 و الامور مرهونه باوقاتها، در^(۸) عقده تسویف^(۹) و تأخیری می ماند، تا ۱۰
 درین ایام که قره عینی و ثمره فوادی میر بزرگ جعله الله من عباده الصالحین
 باعث تحریر و تألیف و سبب^(۱۰) تسوید و تصنیف این نیمیته گردیده^(۱۱) غایب
 این وثیقه گشت. لامحاله متوجه تسوید و ترصیف این اوراق گردید^(۱۱).
 باشد که از مطالعه احوال تربیت یافتگان مهد امکان و گذشتگان نبی نوع انسان
 بلوازم خیر و شر و مواد نفع و ضرر و قوف و اطلاع حاصل نموده، بحسن ۱۵
 سیرت هوشمندان آگاه و نیکی و صفات بارگاه^(۱۲) اهدا^(۱۳) یابد؛ و به سنن
 سنیه^(۱۴) و اخلاق رضیه آن زمره علیه اقتدا کرده، از شیوه ناپسندیده اهل
 نخوت و غفلت و خصائل ایشان^(۱۵) و شیمه ردیة ارباب بطالت و عطلت
 اجتناب و احتراز نماید، و من الله التوفیق و العصمة و العون.

(۱) ه : این	(۶) و : کرده	(۱۱-۱۱) این جمله در ه موجود
(۲) ه : میگوید . بجای	(۷-۷) این جمله در و موجود	نیست
«اما بعد»	نیست	(۱۲) ه : کار آگاه
(۳) ه : البکری	(۸) و : ندارد : باوقاتها در	(۱۳) و : اهدا
(۴) و : النسب	(۹) ه : ندارد : عقده تسویف	(۱۴) ح : افزایش : اهل خیرت
(۵) و : ندارد : را	(۱۰) و : ندارد : سبب	(۱۵) ه : ندارد : خصائل ایشان

❦ جزء اول ❦

در ذکر فتح سند و تعیین^(۱) نمودن عسکر فیروزی اثر اسلام از دارالسلام بغداد در زمان خلافت (f. 3a) ولید بن عبد الملك و وقائع محاربات ایشان با لشکر کفار حق ناشناس و مدت حکومت گهاشکان خلفاء بنی امیه و بنی عباس

کرائم محامد و اثنیة^(۲) سزاوار ساحت عزت^(۳) آفریدگاریست که ذوات و صفات طوائف انسانرا مختلف^(۴) و متفاوت آفرید، و واردات افعال و صادرات اعمال سالکان مسالك حکومت و جهانبانی را متباین و متناقض مخلوق^(۵) گردانید «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ» . و بعد^(۶) بر ضیاء قدسی سرائر اصحاب فطنت و یکاست مخفی و مستور نماید که اهل تواریخ متفق اند برین معنی که فتح سند در زمان خلافت ولید بن عبد الملك بسی و اهتمام حجاج بن یوسف ثقفی بوده، چنانچه علی بن حامد بن ابی بکر الکوئی در «تاریخ سند» که مشهور است به «چچ نامه» مسطور نموده، و محرر این اوراق^(۷) از تطویلات مغلّ و عبارات ۱۵ عمل^(۸) احتراز نموده آنچه ضروریست^(۹) درین اوراق مرقوم می نماید و بالله التوفیق .

(۱) ه : تعین	(۴) و : ندارد : انسانرا مختلف	(۷) ه : ندارد : این اوراق
(۲) ه : ندارد : کرائم محامد و اثنیة	(۵) ه : ندارد : مخلوق	(۸) و : بجهل : ه : بی عمل
(۳) و : ندارد : ساحت عزت	(۶) ه : ندارد : و بعد	(۹) و : ضرورت

ذکر جمعی از احوال ولید بن عبد الملک

بقول بعضی از مؤرخان ولید جبّاری بوده ستمکار . اما باعتقاد اکثر مؤرخان افضل خلفاء بنی امیه بود ، زیرا که (f. 3b) مسجد جامع دمشق که مشهور است بجامع بنی امیه او ساخت . در « تاریخ گزیده » مسطور است که شش باره^(۱) هزار هزار دینار سرخ دران عمارت صرف نموده . و گویند هر روز دوازده هزار کس دران مسجد کار میکردند . و در مدینه^(۲) مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم را او وسیع گردانید ، و در بیت المقدس مسجد اقصی را نیز بتجدید عمارت نمود ، و هر نایبانی را قاندى داد ، و مجذومان^(۳) را از سایر برابا جدا کرده جهت ایشان وجه معاش تعیین فرمود . و در ایام خلافت او بلاد ما وراء النهر تا فرغانه و مملکت کابل و سند و ملتان مفتوح گشت . و در « تاریخ مرآة الجنان » چنان مرقوم شده که ولید با وجود وفور جور کثیر التلاوة بود ، چنانچه در هر سه روز يك ختم قرآن میکرد ، و در ماه مبارك رمضان هفده^(۴) ختم بجای می آورد . و در « تاریخ گزیده » مسطور است که ولید در ایام خلافت خویش در راه بادیه برکهای آب ساخت ، و در دمشق دار الشفاء و دار الضیافت طرح ۱۵ انداخت ، و پیش از و این رسم نبود . و وضع منار جهة بانگ نماز از محترعات اوست . و فاتهش در جمادی الاولى سنه ست و تسعین^(۵) اتفاق (f. 4a) افتاد . و مدة حیاتش چهل و نه سال و کسری بود ، و زمان حکومتش نه سال و هشت ماه و کسری . و ولید المتقم بالله لقب داشت ، و العلم عند الله سبحانه .

(۵) م زیاد دارد : از هجرت

(۳) م : مجنوبان

(۱) ف : بار

(۴) م : هفتم

(۲) م ندارد : مدینه

گفتار در ایراد بعضی از وقائع و بیان باعث فرستادن جنود اسلام و وفود کرام از دارالسلام بغداد

در «تاریخ سند» مسطور است که در زمان خلافت عبد الملك خلیفه بعضی ملازمان را جهت خریدن کَنیزکان هندی و امتعه دیگر به سند تعیین فرمود، ^(۱) تا برخی از تجار شام بآن مردم همراه شده بدیار سند رسیدند ^(۱)، و کَنیزکان و متاعی که درکار داشتند فراهم آورده از راه دریا معاودت نمودند. و چون به بندر دیبل، که درین ایام به بندر تهته و لاهری مشهور است، رسیدند، جمعی ^(۲) از قطاع الطريق بر ایشان ریخته اکثری را بقتل رسانیدند، و بعضی را دستگیر کرده محبوس ساخته اموال و اشیاء را بتاراج بردند، و چندی از آن مردم رخت حیات را بساحل نجات کشیده ^(۳) واقعه را بعرض ^(۴) خلیفه ^(۵) رسانیدند. عرق غیرت خلیفه در حرکت آمده لشکری نامزد فرمود، و در اثنای استعداد آن لشکر اجل بر خلیفه شیخون آورد ^(۶)، و خلیفه ^(۷) عازم مملکت (f. 4b) عقبی گردید و آن لشکر در توقف افتاد. و چون بعد از فوت وی ولد رشید او ولید بر مسند خلافت نشست و حجاج بن یوسف را بحکومت کوفه فرستاد، و او ضبط و ربط مهمات عراقین نموده، بسر انجام امور مملکت کرمان و خراسان و سیستان پرداخت، و خبری از حالات ولایت مکران و سند معلوم نموده بخلیفه عرضه داشت ^(۸) نمود که بملازمان خلیفه که بجهت اتباع متاع ^(۹) رفته بودند، اهل سند بی ادبی نموده دست تصرف و تاراج باموال و متاع ^(۹) ۲۰ دراز کردند، و جمعی از ملازمان ^(۱۰) بقتل رسانیدند، و بعضی را بقید حبس

(۱-۱) این جمله در م موجود	(۵) و ندارد: خلیفه	(۹-۹) این جمله در م موجود
نیست	(۶) و م: آورده	نیست
(۲) و م: جمیع	(۷) و م: و نصیب شمشیر	(۱۰) و م: زیاد دارد: را
(۳) و م: زیاد دارد: رسیده	خونخوارفنا، بجای «خلیفه»	
(۴) م: «نزد» بجای «بعرض»	(۸) و م: عرضداشت	

در آوردند ، و خلیفه مرحوم بجهت کین و انتقام آن طایفه ملوم^(۱) لشکری
 بآن مرزوبوم^(۲) نامزد فرموده بود^(۳) ، و درین اثناء مریض گشته رخت
 وجود بعالم بقا کشید ، و الحال اهل اسلام همچنان در حبس کفار مانده^(۴)
 اند . اگر حکمی صادر شود ممکن^(۵) که آن مردم خلاص یابند و اموال نیز
 بدست آید . و چون تفرس^(۶) احوال و اوضاع اعداء از لوازم حزم و احتیاط ه
 است ، حجاج قبل از وصول جواب آن عرضه داشت دو مرد دانا را
 بحاسوسی احوال سند و استعلام عدد عدو^(۷) و^(۸) لشکر آنجا (f. 5a)
 تعین نمود ، و این قضیه را بهانه و تقریب ساخته منشوری به مصحوب آن
 دو مرد فرستاد . و دران ایام والی سند داهر بن چچ بوده . چون منشور
 حجاج بدو رسانیدند ، از روی تعظیم و احترام تلقی نمود ، و مضمون را معلوم ۱۰
 کرده جحد و انکار ازین تقصیر کرد ، و اظهار براءت ذمه نموده به لسان
 پر تفاق مقدمات اخلاص و وفاق در میان آورد ، و به طریق تجاهل و استبعاد
 استفسار این واقعه نمود ، و گفت : کسان را^(۹) بجهت تفحص جمعی که این نوع
 بی ادبی نسبت بملازمان خلیفه کرده اند روان سازیم^(۱۰) ، تا اگر پیدا شوند
 بجزا و سزا رسانیم^(۱۱) ، و آنچه برده اند باز ستانیده بخدمت خلیفه فرستیم^(۱۲) . ۱۵
 کسان را تعین کرد ، و این دو مرد را چند گاه بلطائف الحیل نگاهداشته
 جواب عذر آمیز نوشت که در بندر دیل جماعة قطاع الطريق می باشند ، که این
 بی ادبی کرده اند ، و دست تسلط ما^(۱۳) از گریبان آنها کوتاه است . ایشان
 از حقائق حالات سپاهی و ولایت اطلاع حاصل نموده بخدمت حجاج
 رسیدند ، و کیفیت احوال اهل^(۱۴) سند بسمع وی رسانیدند . چون در جواب ۲۰

(۱) و ندارد : ملوم	(۶) ه : تفحص	(۱۱) ه : رسانم
(۲) ه ندارد : مرزوبوم	(۷) و : عدد و عدو	(۱۲) ه : فرستم
(۳) و : فرمود	(۸) ه زیاد دارد : آذوقه	(۱۳) ه ندارد : ما
(۴) ه ندارد : مانده	(۹) و : کسان را گفت	(۱۴) و ه ندارد : اهل
(۵) و : ممکن	(۱۰) ه : سازم	

عریضه حجاج حکمی از دار الخلافه صادر شده بود که محمد بن قاسم (f. 5b) این عم خود را بجهت تسخیر ولایت سند تعین نموده ساختگی لشکر از بیت المال بغداد نماید، حجاج در عرض یکماه استعداد پانزده هزار کس از انجمله شش هزار سوار و شش هزار جازه سوار و سه هزار پیاده نموده عازم سند گردانید، و سی هزار درم بجهت خرج همراه ساخت، تا بوقت ضرورت صرف^(۱) لشکر نماید. و عزیمت این لشکر در سنه اثنی و تسعین از هجرة بوده، و العلم عند الله.

ذکر انتقال سلطنت سند از حکام سابق^(۲)

به چچ^(۳) بن سیلاج برهمن

۱۰ ناقلان اخبار و ناقدان سخن گذار چنان اخبار می نمایند که الور شهری بود بغایت عظیم بر کنار آب مهران، مشتمل بر عمارت های عالی و قصر های مشید و باغات پر اشجار کثیر الاثمار، و از امتعه و اسباب تمدن هر چه مقیم و مسافر را آرزو میشد درو^(۴) موجود بود، و مالک تصرف و صاحب اقتدار اطراف و اقطار آن بلاد و دیار سیهرس^(۵) رای^(۶) بن ساهسی^(۷) بود؛ و چون ۱۵ سیهرس رای نیک نهاد و عدالت منش بود، و همواره رقاب^(۸) قواطب خلق زیر بار اجناس اعطاف و اصناف الطاف او بود، جمهور طوائف انام از خواص و عام کرامثال (f. 6a) بر میان جان بسته در فرمانبرداری او قیام می نمودند، و حدود مسالك بمالكش از ناحیه شرق تا حد کشمیر و قنوج، و از جانب غرب تا مکران و کنار دریای محیط که بندر دیبل باشد و^(۹) اکنون ۲۰ مشهور به بندر لاهور است^(۱۰)، و از طرف جنوب تا حد صورت بندر^(۱۱)

(۱) ه : خرج	(۴) ه : ندارد : درو	(۸) و : داوقات، بجای رقاب
(۲) و : ندارد : سابق	(۵) ه : سیهرس	(۹) ه : ندارد : باشد و
(۳) د و : به داهر بن چچ	(۶) و : ندارد : رای	(۱۰) و : لاهری
و آن سوار است	(۷) و : شاهی	(۱۱) ه : ندارد : بندر

و بندر دیو ، و از سمت شمال تا حدود قندهار و حد^(۱) سیستان و کوه سلیمان و کردان و کیکانان^(۲) بود . و این ممالک محدوده را بچهار قسم منقسم گردانید ، و هر قسمی را بعهدۀ یکی از ولات^(۳) باز گذاشته ، پای تخت و جای نشست خود بلده الور مقرر نموده بود^(۴) ، و مدتی مدید بعیش و فراغت گذرانیده . در ممالک او هیچ یک از امرا و رعایا سرکشی ننموده ، همه^(۵) در کمال اطاعت و اقیقاد بودند . ناگاه از فارس لشکری عظیم از بادشاه نيمروز براه کرمان به کیچ^(۶) و مکران رسیده ، آن ناحیه را غارت کرده ، اکثر مردم را اسیر ساخته معاودت نمود . چون این خبر به سهرس رسید ، آتش غضب در نهاد او برافروخت ، و لشکری عظیم مستعد ساخته بحد کیچ و^(۷) مکران رسید ، و به بادشاه نيمروز خبر فرستاد . او نیز آماده جدال و قتال گشته بر سبیل ۱۰ استعجال^(۸) (f. 6b) عازم استقبال گردید ، و در اندک فرصت با هم قریب شده بین العسکرین آتش جدال و قتال در گرفت ، و از صباح تا نيمروز در حرب و ضرب بوده . بادشاه نيمروز^(۸) بر والی سند غالب گشته او را^(۹) منہزم گردانید . و در حین فرار ناوکی بر گلوی سهرس رسیده مرغ روحش بمقر سقر قرار گرفت ، و لشکر نيمروز تا نیم شب اردوی سهرس را غارت نموده مراجعت ۱۵ کردند . روز دیگر لشکریان سند که در شب متفرق شده بودند ، مجتمع شده رو بدار الملك الور نهادند . چون بالور رسیدند ، پسر سهرس رای ساهسی را باتفاق بر تخت نشانند ، و جشنی عظیم ترتیب داده زر و گوهر تثار کردند — و رای ساهسی ضوابط مملکت را چنانچه پدر او مقرر نموده بود مرعی داشته .^(۱۰) عدل و انصاف و خلق نیکو و کرم و حلم و تواضع و سیاست ۲۰

(۹) م ندارد: اورا

(۱۰) ف زیاد دارد: شیوه

ستوده

(۵) م ندارد همه

(۶) ف کیچ

(۷) ف ندارد: و

(۸) ف ندارد: نيمروز

(۱) م ندارد: حد

(۲) م کیکانان

(۳) ف ولایت

(۴) م نمود

و قهر پیش رفت، و هر یکی از اوصاف مذکوره را به محاش کار میفرمود. امن و رفاهیت در عباد و بلاد^(۱) پیدا شد. و بعد یکسال از جاوس خود بالشکری عظیم اطراف و انکاف ممالک خود را بطریق سیر عبور فرموده، هر جا که^(۲) متمردی و مفسدی بود او را^(۳) قلع و قمع نمود و (f. 7a) چون خاطر خود جمع ساخت رحل اقامت در خطه الورنهاده و بساط عیش و نشاط مبسوط ساخته در خرمی و شادمانی بر خود و خلق بکشاد. و معاملات ملکی و مالی را چهار ضابطه کرده بود:

ضابطه اول برای لشکریان، که مواجبی که برای هر یکی تعیین نموده بود بلا قصور بآنها میرسیده باشد^(۴).

۱۰ ضابطه دوم برای رعایا، که آنچه^(۵) مال واجبی از خراج و عشور مقرر گردانیده بود^(۶)، هر یکی از رعایا^(۷) بلا طلب آن را در سه قسط ادا نموده باشد^(۸). و از آثار کمال عدالت او آنکه بجای محصول غلات و نقود^(۹) رعایا را فرمود تا شش قلعه چنانچه الورو سیوستان و اوچه و ماتیله و مؤو^(۱۰) و سوراتی^(۱۱) را بنحاک پر کرده مرتفع ساختند. و اکثری از آن قلاع تا امروز ۱۵ معمور است.

ضابطه سیوم با اهل تجارت، که آنچه^(۱۲) از وجه باج بران مردم مقرر بود بی مطالبه تحصیلدار بارباب حوالات دیوانی میرسیده باشد^(۱۳).

ضابطه چهارم با اهل حرقة و صنعة، چه بر هر یکی از طوائف پدشهوران خدمتی از سرکار دیوانی متعین^(۱۴) بود، و بخدمات مرجوعه قیام می نمودند.

(۱) ف : عباد بلاد	(۵) ه ندارد: که آنچه	(۱۰) ف : مر
(۲) ف ندارد: که	(۶) ه : گردانید	(۱۱) ف : سواری ؛ ه : سیواری
(۳) ف ه ندارد: او را	(۷) ه ندارد: از رباط	(۱۲) ه ندارد: که
(۴) ف : میرسانیده ؛	(۸) ف ه : می نمودند	(۱۳) ف : میرسانید ؛ ه : میرسانیدند
ه : میرسانید	(۹) ه ندارد: غلات و نقود	(۱۴) ف ه : معین

و رای ساهسی بن سیرس^(۱) رام نام وزیری داشت. او را مطلق العنان ساخته مهات کلی و جزوی (f. 7b) یاو تفویض نموده بود. و او در رتق و فتق مهات بنوعی غور مینمود که حبه و دقیقه فوت و فرو گذاشت نمی شد. ازین بر خاطر رای ساهسی جمع بود، و روز و شب در شبستان به^(۲) عیش و نشاط بسر میرد. و اگر احياناً مهم ضروری روی میداد^(۳)، یا مکاتیب امرای سرحد می آمد، رام^(۴) وزیر به در حرم سرای رای ساهسی رسیده بعرض میرسائید. ناگاه روزی رام وزیر مجلس داشت. برهمنان و اهل طبع دران انجمن جمع گشتند. دران اثناء جوانی خوش منظر^(۵) در نهایت فصاحت و بلاغت چچ نام حاضر آمد. حضار مجلس از فصاحت زبان او^(۶) و طلاقت لسان او حیران ماندند. پرسیدند که از کجا می آئی و چه نام ۱۰ داری؟ گفت: نام من چچ است و پسر سیلاج ام. و سیلاج دران شهر برهمنی مشهور بود^(۷). چون صحبت او با رام وزیر در افتاد او را^(۸) بانعامات و تفقذات بنواخت، و در مهات دیوانی دخل داده نائب خود گردانید. او علم محاسبه^(۹) و لغات سندی و^(۱۰) هندی و خطوط را خوب می دانست. به مرور ایام دخلی تمام پیدا کرده مهام ملکی و مالی را نیکو سرانجام داد^(۱۱)، ۱۵ و کواکب^(۱۲) طالع او قوت گرفته کارش بجائی رسید (f. 8a) که از رام وزیر بجز نام نبود. ناگاه رام وزیر به عروض^(۱۳) مرض گرفتار آمده پهلوی ناتوانی بر بستر نهاد.

روزی رای ساهسی جشنی عظیم درون محل ترتیب داده به سور و حبور

(۱) ه ندارد: ساهسی بن سیرس	(۶) و ه ندارد: او
(۲) و ندارد: به	(۷) و ه بود مشهور
(۳) ه ندارد: روی میداد	(۸) و ندارد: او را
(۴) ه: رام رای	(۹) و زیاد دارد: دیوانی
(۵) ه: مردی خوش منظری	(۱۰) ه ندارد: سندی و
	(۱۱) ه: میداد
	(۱۲) و ه: کواکب
	(۱۳) و ه: عروض

مشغولی مینه‌ود . درین اثناء مکاتبات از سرحد دیبل رسید * و جواب آن ضروری بود . مکاتبات را حاجبان برای ساهسی رسانیدند . و برآمدن از آن مجلس برودشوار نمود . فرمود که در پیش تخت پرده بگیرند و چچ را طلب نمایند . رانی سوهندیو^(۱) گفت که او مرد برهن است ، از وی چندین ملاحظه و حجاب چیست . او را باید طلب نمود . چون چچ پیش تخت حاضر آمد ، دعا و ثنا گفت ، و مکاتباتی که از سرحد آورده بودند بر خواند ، و مضمون را معروض داشته جواب حاصل نمود ، و مکتوبی انشا کرد که از شنیدن آن رای ساهسی خوشوقت شده خلعت فاخره بوی انعام فرمود^(۲) ، و حکم کرد که او مهیات ضروری^(۳) در درون محل آمده بعرض میرسانیده باشد . رانی سوهندیو^(۴) به مجرد دیدن شیفته حسن و جمال چچ گشته خواهان وصال و جویان^(۵) اتصال او شد . دلاله بدست آورده^(۶) نزد چچ فرستاده ، اظهار ما فی الضمیر نمود . چچ در مقام ابا و استبعاد^(۷) (f. 8b) شده گفت : من برهنم ، از من خیانت نیاید به تخصیص در حرم بادشاه ، که دران خطر جان و ویرانی خان و مان است . اما [چون] سلطان عشق بردل رانی استیلا نمود ، ۱۵ و آرام و قرار و خواب و خورش ازو برمید^(۸) و از بی آرامی چون^(۹) مرغ نیم بسمل می‌تپید . آخر این راز به السنه و افواه افتاد . بعضی از^(۱۰) اهل غرض این معنی را به سمع رای ساهسی رسانیدند . او گفت که چچ مردی امین و برهن است ، ازو این کار نیاید .

القصة مدتی^(۱۱) برین برآمد . چون صبح حیات ساهسی به شام محامات

۲۰ نزدیک شد ، رای ساهسی بیمار گشت ، و اطبا و حکما^(۱۲) در معالجه او کمال

(۱) ف م ندارد : سوهندیو (۵) ه : جویای (۹) ف زیاد دارد : جان

(۲) م : داده بجای انعام (۶) ف م ندارد : بدست آورده (۱۰) ف ندارد : از

فرموده (۷) ف م : استغفار (۱۱) م زیاد دارد : مدید

(۳) ف م زیاد دارد : را (۸) ف م : او را مستاصل (۱۲) م : حکیمان

(۴) م ندارد : سوهندیو ساخت ، بجای ازو برمید

سعی مینمودند اما فائده بران مترتب نمی شد . چون رانی چهره مرگ را در آینه پیشانی رای ساهسی معاینه نمود و از حیات او مایوس گشت ، چچ را طلب فرموده احوال ساهسی بدو باز نمود ، و در باب جانشینی او حبله انگیخت ، و حاجبان را گفت : رای ساهسی میگوید که مردم را خبر کنید^(۱) که فردا بار عام است ، خواص^(۲) و عوام بسلام حاضر آیند . صباح آن رانی فرموده تا تخت رای ساهسی در دیوانخانه عام نهادند ، و حاجبان بیرون آمده گفتند : رای میفرماید (f. 9a) که من بواسطه ضعف نمی توانم بیرون آمد ، چچ را جانشین خود گردانیدم . و انگشتری رای به چچ سپرده^(۳) او را بر تخت بر آوردند . چون مردم این امر را معاینه نمودند ، ناچار همه تابع و منقاد او گشتند . و بعد ازان بروزی چند رای ساهسی محضر شده مشرف موت گشت . ۱۰ رانی چچ را طلب نموده گفت : اکنون وقت آن رسیده که دست آرزو در کردن مراد حائل کنیم^(۴) ، و تدبیری نموده معاندان^(۵) را از میان دفع نمائیم . چچ گفت : بدانچه رای رای اقتضا کند آنچنان بعمل آرم . رانی گفت : رای ساهسی فرزندی ندارد ، و خویشان او دعوی وراثت ملک و مال خواهند نمود^(۶) . علاج واقع پیش از وقوع باید کرد . پس در ساعت ۱۵ قریب پنجاه زنجیر میا کرده درون حرم سرا در حجرها نهادند . بعد ازان یکان یکان از قرابتان رای ساهسی را میگفتند که رای شما را برای وصیت ملک میطلبد . هر یکی که بدرون میرفت ، دست او را گرفته به حجره می بردند^(۷) و به زنجیرش پای^(۸) بند میکردند . و چون رانی خاطر از دغدغه ایشان فارغ ساخت ، خویشان مفاس رای^(۹) را که هیچ کس از آنها حساب ۲۰

(۱) ف : کنند معاینه نمودند ، را ندارد (۷) ف : برد
 (۲) ف : خاص (۴) ه : کنم
 (۳) ه : سپردند ؛ و بعد ازان (۵) ف : زیاد دارد ؛ رای (۸) ه : زنجیر در پای او
 (۶) کلمات و او را بر تخت (۶) ف : کرد (۹) ه : ندارد ؛ رای

نمیگرفت، و از (f. 9b) تنگدستی و افلاس به تنگ آمده مردن بر زیستن اختیار کرده بودند،^(۱) طلب نموده گفت: معاندان شما را مقید و محبوس گردانیده ام، سر و مال آنجماعه تعلق بشما دارد، و هر یکی از شما یکی از ایشان را گردن زده^(۲) مال^(۳) و منزل او را متصرف شود. مفسدان معاندان را هکشته کام روا گشتند. روز دیگر رانی سوهندیو^(۴) نعش رای ساهسی را برآورده به آئین^(۵) خود بسوخت. پس فرمود تا چچ را بر تخت سلطنت نشانند و^(۶) چتر بر سرش^(۷) برافراشتند.

ذکر جلوس چچ بر سریر حکومت و عقد بستن^(۸) رانی را^(۹)

چون باتفاق امرا چچ بر تخت حکومت برآمد، در خزائن را کشوده ۱۰ صلاهی عام^(۱۰) در داد، و خاص و عوام^(۱۱) را بهره مند گردانیده بدام احسان و اکرام صید خود ساخت، و در مواجب سپاهی برافزود، و در خراج رعایا کاست، و معموری و آبادانی دیگر در عرصه ملک پیدا آمد. رانی را به آئین خود^(۱۲) در حباله نکاح^(۱۳) در آورد. و چون این خبر در اطراف ممالک منتشر شد، خویشان رای ساهسی از جانب جودپور و چتور بطلب ملک و میراث ۱۵ برخاستند، و لشکری عظیم فراهم آورده عازم جدال و قتال^(۱۴) گشتند. سردار آن لشکر (f. 10a) رانا مهرت چتوری بوده. چون به حوالی جیسلیر رسید، مکتوبی به چچ نوشت، که تو مرد^(۱۵) برهنی، کار سلطنت از تو نشاید و مهم

(۱) و ه ندارد: که هیچ کس....	(۵) ه: «مابین» بجای «به آئین»	(۱۰) و: «انعام» بجای «عام»
کرده بودند	(۶) ه: «نشانده» بجای	(۱۱) و: «عام»
(۲) و ه: «بقتل رسانیده»	«نشانند و»	(۱۲) ه: «خویش»
بجای «گردن زده»	(۷) ه ندارد: «سرش»	(۱۳) و: «خویش» بجای «نکاح»
(۳) ه زیاد دارد: و منال	(۸) و ه: «گردن» بجای	و ه: «خود» بجای
(۴) و: «ساهدیو» بجای	«بستن»	«نکاح»
«رانی سوهندیو»:	(۹) و ندارد: «رانی را»	(۱۴) ه: «انتقام»
ه ندارد: «رانی سوهندیو»		(۱۵) ه: «مردی»

محاربه از تو بر^(۱) نیاید. بهتر آنست که گوشه گیری و خود را در معرض هلاك نیاری. چچ آن مکتوب را نزد رانی برده مضمون^(۲) را بیان کرد و گفت: دشمنی قوی در رسیده، تدبیر کار چیست؟ رانی گفت: تدبیر جنگ را مردان نیکو داند. اگر تومیترسی، جامه خود را بمن ده و لباس مرا تو در پوش، تا من بحرب دشمن برآیم. چچ شرمنده شده سرانفعال پیش انداخت. آنگاه رانی گفت: خزائن و دفائن بیشمار بدست تو درآمده. زر بسیار بمردم تارکن، تا همه خواهان تو شوند و بزیر چتر تو گرد آیند. چچ دیگر باره در خزانه کشوده مالی عظیم به سپاه قسمت فرمود، و استعداد جنگ نموده میدان مقابله و مقاتله بیاراست. ناگاه رانا مهرت به حوالی الور رسید، و پس از رسیدن این خبر چچ نیز بالشکری^(۳) آراسته برآمد. و چون دولشکر با یکدیگر ۱۰ مقابل شدند، رانا مهرت فریاد برآورد که ای چچ! بچه تقریب این لشکرها در معرض تلف و هلاك شوند. مقصود ازین منازعت ما و توایم. هر دو بمیدان (f. 10b) رزم برآمده جنگ کنیم. اگر مرا کشتی^(۴) خود مقصود تو حاصل است، و حشم و خدم من از آن تو، و اگر من غالب آیم ملك و مال از آن من^(۵) باشد. چچ این سخن را قبول نموده قدم جرات پیش نهاد. ۱۵ و رانا مهرت از صف خود بیرون برآمد و پیاده شد، و چچ نیز از اسپ فرود آمده جلودار خود را فرمود تا اسپ را از عقب او آهسته آهسته بیارد. چون با یکدیگر نزدیک رسیدند و خواستند که تیغ و سنان حواله یکدیگر^(۶) نمایند، بالفور^(۷) جلودار چچ اسپ بوی رسانید، و او جلدی نموده^(۸) خود را بر اسپ گرفت و تیغی کشیده بر سر رانا مهرت زد^(۹) چنانکه يك ضرب ۲۰ کارش تمام ساخت. چون لشکریان رانا مهرت این حال را معاینه نمودند،

(۱) ه ندارد: بر

(۲) و زیاد دارد: می

(۳) ه ندارد: با لشکری

(۴) ه : حواله با یکدیگر

(۵) ه : رانا مهرت را زد

(۶) ه : فی الفور

(۷) ه : کشتی

(۸) ه : د سرعت، بجای

ه او جلدی نموده،

فرار برقرار اختیار کردند ، و چچ تعاقب نموده اکثری ازان مردم را بقتل رسانید ، و معدودی چند^(۱) بدر رفتند . و آن روز در جنگ گاه نزول نموده روز دیگر بالور در آمد . و همه^(۲) مردم شهر بازارها را آمین^(۳) بستند ، و چچ به شوکت تمام بالور در آمده مالك ملك و مال گشت . و در همان ۵ سال با لشکری عظیم بمحدود بمالك خود سیر نمود و خاطر از سرحدها جمع ساخته پای تخت خود قرار گرفت . و از رانی سوهندیو او را (f. 118) دو پسر یکی داهر و دوم دهرسین و یکدختر بانی نام به وجود آمد ، و بعد از چند سال چچ نیز بساط حیات طی نموده جان بمالك ارواح سپرد ، و بعد از وی پسر کلان او داهر جانشین او^(۴) شد .

۱۰ ذکر جلوس داهر بن چچ بر تخت پدر^(۵)

باتفاق جمهور انام داهر بن چچ^(۶) بر تخت موروثی پدر بر آمد ، و طریق عدل و انصاف پیش گرفته سپاه را بزر و رعیت را برعایت و احسان شاد کام ساخت . مردم آن دیار بجمگی سر برخط فرمان او نهاده کمر اطاعت بر میان بستند . و داهر بعد از حکومت يك سال بجانب ولایت شرقی نهضت ۱۵ فرموده مردم^(۷) اعتمادی بران سرحد تعین نمود ، و خاطر ازان جانب جمع کرده روی توجه بجانب چتور نهاد ، و از انجا بناحیه غربی شتافته به مهبات آنصوب پرداخت ، و از انجا به برهناباد^(۸) رسیده روزی چند توقف نمود ، و برادر خود دهرسین بن چچ را بحکومت آنجا باز گذاشت ؛ و از انجا ایلغار کرده عازم کیچ و مکران گشت^(۹) ؛ و در انجا^(۱۰) شش ماه گذرانیده

(۱) ف ه ندارد: چند	(۵) ف ندارد: بر تخت پدر	(۹) ه ندارد: و از انجا ...
(۲) ه ندارد: بالور در آمد .	(۶) ف ندارد: باتفاق جمهور	مکران گشت :
	انام داهر بن چچ	ف : ه نموده ، بجای ه کرده ،
(۳) ف : رسن	(۷) ه ندارد: مردم	(۱۰) ف ه : ه آن حدود ،
(۴) ف ه ندارد: او	(۸) ف : برهناباد	بجای ه آنجا .

با حاکم کرمان اساس محبت محکم ساخته عنان بصوب دار الملک خود معطوف^(۱) گردانید . و چون (f. 11b) قریب به الورد رسید مردم شهر از وضع و شریف^(۲) با استقبال و تهنیت قدوم رای داهر بیرون رفته او را ملازمت کرده بانعام و احسان نوازش یافتند . و برهمنان و منجیان حاضر شده ساعت در آمدن بشر ملاحظه کردند و گفتند : ما طالع تو و برادر ه و خواهر ترا معلوم کردیم . بالفعل در طالع تو و برادر تو نحوستی نمی بینیم ، اما کوب طالع خواهر تو بآئی رانی چنان اقتضا میکند که در حباله کسی در آید که بادشاه این تخت و مملکت باشد ، و بآئی رانی ازین شهر بیرون نرود . و رای داهر ازین خبر متفکر و مغموم گشت و آخر بشر در آمده روزی چند متواتر بار عام داد و به مهیات پای تخت پرداخته فارغ گشت . اما خدشه^(۳) ۱۰ سخن^(۴) منجیان در خاطرش می خلید ، و ازین اندیشه لحظه نمی آسود . پس بار دیگر منجیان را طلیده اوضاع کواکب سعد و نحس و طالع هر یکی از خواهر و برادر باز پرسید . منجیان حقیقت حال بتفصیل باز نمودند . و داهر وزیرای پدر و مردم معتبر خود را در حضور منجیان طلیده بساط مشورت گسترده ، و گفت : ترک مملکت و حکومت دشوار است . رای من چنان تقاضا میکند ۱۵ که خواهر خود را در نکاح خود آرم (f. 12a) تا حکومت من استقرار و استمرار پیدا کند ، و فتوری و قصوری در مملکت واقع نشود . بمجرد شنیدن این سخن خویشان او استبعاد نمودند و فریاد برآوردند و گفتند : مبادا پیرامون این تمنا گردی که ازین کار عیب و عار عظیم بما لاحق خواهد شد ، و مطعون و ملعون جمیع خلایق خواهیم گشت ، و ما را از دین و آئین خود ۲۰ بیرون خواهند کشید ، و بدین سبب در اطراف و جواتب مملکت قتها ظهور کند که همه از دفع آن عاجز بشویم . داهر را این همه گفت و شنید سودمند

(۱) م ندارد: سخن

(۲) م : حدت

(۳) م : منعطف

(۴) م زیاد دارد: همه

نیفتاد. بعد از روزی چند اعیان مملکت را حاضر ساخته قرار داد که خواهر او^(۱) بانی رانی^(۲) بعقد وی در آورند. پس شبی در خلوت برهمنان را جمع کرد و بآئین خویش گوشه چادر خود را^(۳) بگوشه چادر خواهر بست، و گرد آتش گردیده بر تخت برآمده شب را بروز آوردند و از مباشرت احتراز نمودند. و چون روز شد بانی رانی را در منزلی که می بود بردند.

القصة چون این خبر شائع شد، و مردم زبان تشنیع کشودند^(۴)، و چون این خبر به برادر او که در برهمناباد بود رسید، مکتوبی مشتمل بر طعن و لعن به برادر نوشت، که بمن چنین^(۵) رسیده که تو این^(۶) کار قبیح (f. 12b) کرده و ناموس خاندان ما بیاد داده. داهر جواب نوشت که ۱۰. جهة پاس سخنان منجهان این امر به وقوع آمده و الا من هرگز مرتکب این امر شنیع نمی شدم. بار دیگر به برادر^(۷) نوشت که تو ازین کار برگرد، و اگر تومی خواهی که تقدیر را به تدبیر دفع کنی آن خود ممکن نیست. القصة بعد از مراسله^(۸) کار به محاصره کشید، و میان ایشان آتش منازعت ملتهب گشت. دهرسین مقاتله^(۹) برادر را پیش نهاد همت خود ساخت و از ۱۵ برهمناباد با لشکری آراسته عازم دار الملک الورد گشت. و چون این خبر به رای داهر رسید، عرق حمیت و^(۱۰) غضب او در جنبش آمد، و او نیز لشکری عظیم مهیا ساخته میدان مقاتله و مجادله^(۱۱) یاراست، و منتظر آمدن برادر می بود. و چون انتظار بسیار کشید، به جهة دفع ملال طرح شکار در میان انداخته به صحرا برآمد. بعد از چند روز دهرسین به حوالی الورد رسیده

(۱) ه ندارد: او کشودند	(۸) ه : مرسلات
(۲) ه زیاد دارد: را	(۵) ه زیاد دارد: خبر	(۹) ه : مقابله
(۳) ه ندارد: گوشه چادر	(۶) ه ندارد: این	(۱۰) ه ندارد: حمیت و
خود را	(۷) ه : به داهر؛ ه : دهر	(۱۱) ه مقاتله و محاربه، بجای
(۴) ه ندارد: چون این خبر	با او، بجای « به برادر»	«مقاتله و مجادله»